

و نبود تربیت اجتماعی صحیح است که به رفتارهای ناهنجار منجر می شود. در هر جامعه‌ای انسان‌ها دارای حقوقی هستند و زمانی که این حقوق رعایت نشود، جامعه دچار ناهنجاری می شود. در گذتار روزمره، معمولاً به افرادی که به حقوق دیگران بی‌توجه‌اند یا رفتارهای ناپسند دارند، «بی فرهنگ»، «بی ادب» یا «بی تربیت» گفته می شود. این تعابیر در زبان عامه قابل درک است، اما در مباحث تخصصی، فرهنگ معنایی دقیق تر دارد. از نگاه علمی، کسانی که حقوق دیگران را می شناسند و در روابط اجتماعی خود به آن پایبندند، با دست کم حقوق دیگران را پایمال نمی کنند. افرادی فرهنگی محسوب می شوند. چنین افرادی در رفتار روزمره نیز این فرهنگ را نشان می دهند؛ مثلاً در قبال اموال عمومی احساس مسئولیت دارند، از تخریب یا آلودگی محیط خودداری می کنند، به نظم شهری احترام می گذارند و رعایت قوانین را نشانه احترام به خود و دیگران می دانند.

کسی که در شهر زندگی می کند و آن را خانه خود می داند، زیاله اش را در خیابان نمی ریزد، دیوارها را خط‌خطی نمی کند و برای آرامش همسایگانش ارزش قائل است. این رفتارها نشانه جامعه‌ای فرهیخته است؛ جامعه‌ای که فرهنگ در آن پیشرود شده و احترام متقابل درونی ترین عادت شهروندان است.

■ در حال حاضر می‌توان گفت جامعه ما در ابعاد فرهنگی به رشد بالایی رسیده یا در شمار جوامع پیشرفته فرهنگی قرار دارد؟

خیر، یکی از دلایل اصلی این مسئله، تعریف نشدن دقیق حقوق فردی و اجتماعی و همچنین ضعف در احساس تعلق به امور و فضاهای عمومی است. در جامعه ما، هر چند بسیاری از افراد قوانین و حقوق اجتماعی را رعایت می کنند، اما هنوز هم رفتارهایی دیده می شود که نشانه بی‌توجهی به حقوق دیگران و اموال عمومی است. همین رفتارهاست که مانع شکل‌گیری یک الگوی فرهنگی واقعی و پایدار می شود. برای نمونه، در جهان وقتی از مردم ژاپن یاد می شود، نظم، دقت و وقت شناسی از ویژگی‌های برجسته آنان معرفی می شود. اما در باره ایرانی‌ها معمولاً میهمان نوازی و عاطفه جمعی را یاد می کنند، نه نظم‌پذیری یا رعایت دقیق حقوق دیگران. این مقایسه نشان می دهد هنوز در فرهنگ عمومی ما، برخی از مؤلفه‌های اجتماعی و شهروندی به اندازه کافی نهادینه نشده است.

یکی از نمونه‌های جالب در زمینه تفاوت فرهنگ عمومی میان جوامع را می توان در ماجرای مردی دید که سال‌ها در آلمان زندگی کرده بود. او در سال‌های پایانی عمرش، با شوق بازگشت به وطن و عشق به ایران، تصمیم گرفت به کشور بازگردد و در یکی از شهرهای کوچک زندگی کند. اما چیزی که در ایران با آن روبه‌رو شد، برایش دردناک بود. وقتی در خیابان‌ها قدم می زد و زباله‌ای مانند پوست پرتقال می دید، عادت کرده بود آن را بردارد و در سطل زباله بیندازد؛ عادتی که از فرهنگ نظم و پاکیزگی آلمان با خود آورده بود. با این حال، مردم شهر به جای تحسین، او را مسخره می کردند و می گفتند: «رفته آلمان دیوانه شده». تمسخر و بی‌توجهی اطرافیان آن قدر او را رنج داد که سرانجام دوباره به آلمان بازگشت. این تنها یک نمونه است. بسیاری از کسانی که پس از مدتی زندگی در خارج از کشور به ایران برمی گردند، از بی‌نظمی و شتاب‌زدگی در رفتارهای عمومی شگفت زده می شوند.

حتی کافی است پس از تعطیلی مدارس در خیابان‌ها حضور پیدا کنید تا ببینید دانش آموزانی که قرار است نسل آینده کشور را بسازند، با چه بی‌نظمی از مدرسه خارج می شوند. بسیاری از آن‌ها از معابر پیاده حرکت نمی کنند، وسط خیابان راه می روند یا از روز نرده‌ها عبور می کنند، در حالی که پل‌هایی درست بالای سرشان قرار دارد. این رفتارها نشان می دهد فرهنگ عامیانه ما هنوز به سطح فرهنگ فاخر و پیشرفته‌ای نتایجیاد نکرده است. در حالی که ایرانی‌ها هلمتی با پوشینه تمدن و مدنیت هستند، فشارهای اقتصادی و اجتماعی سال‌های اخیر موجب شده نظم و احساس مسئولیت اجتماعی در بسیاری از موقعیت‌ها تضعیف شود. نظم، احترام به حقوق دیگران و توجه به زیبایی‌شناسی فردی و اجتماعی از مهم‌ترین جلوه‌های یک فرهنگ پیشرفته‌اند. جامعه فرهیخته جامعه‌ای است که در آن، این اصول نهادینه شده باشد. شاید لازم است هر کدام از ما صادقانه به خود نگاه کنیم و بپرسیم در مقایسه با جوامع دیگر، جایگاه ما در رعایت این ارزش‌ها کجاست؟

■ در هر جامعه‌ای گروه‌های مرجع و تأثیرگذار وجود دارند. به نظر شما نفوذ این چهره‌ها در جامعه امروز ایران کاهش یافته است؟ مردم هنوز به آن‌ها اعتماد و پذیرش دارند؟

این گروه‌ها همیشه واقعی و اصیل نیستند؛ گاهی گروه‌های شبه مرجع و ساختگی جای آن‌ها را می گیرند. متأسفانه در جامعه امروز ما به دلایل مختلف، گروه‌های مرجع واقعی به درستی شناخته نمی شوند و جایگاهشان کمرنگ شده است. گروه‌های مرجع واقعی همان استادان دانشگاه، هنرمندان اصیل و ورزشکاران بااخلاقی هستند که با تلاش و فداکاری در مسیر رشد و ارتقای کشور گام برمی دارند. با این حال، فضای رسانه‌ای امروز بیشتر به سمت حاشیه‌سازی و شهرت طلبی پیش رفته است. در نتیجه، چهره‌هایی که عمق فرهنگی و اخلاقی دارند، کمتر دیده می شوند. ما در ایران استادان برجسته‌ای داریم که با وجود سختی‌ها و کمبودها، از جان و دل برای ارتقای علمی دانشجویان و کشور وقت می گذارند. هنرمندان و ورزشکاران زیادی داریم که منش انسانی شان می تواند الگوی نسل جوان باشد، اما رسانه‌ها کمتر آن‌ها را برجسته می کنند. کافی است از جوانان بپرسیم الگوی شما کیست؛ پاسخ بسیاری از آن‌ها نشان می دهد در نبود معرفی درست از الگوهای واقعی، شهرت جای ارزش را گرفته است.

در مقابل گروه‌های شبه مرجع چه داخلی و چه خارجی، بیشترین تأثیر را بر ذهن و باور نسل جدید گذاشته‌اند. این وضعیت می‌تد تأخ زیادی نتیجه عملکرد ضعیف رسانه‌ها و نظام آموزشی در معرفی الگوهای اصیل و ارزشمند است. رسانه‌های ملی مانند رسانه‌ها نتوانسته‌اند جایگاه خود را به عنوان مرجع مورد اعتماد تثبیت کنند. وقتی خود رسانه مرجعیت ندارد و در میان مردم باورپذیر نیست، طبیعتاً نمی‌تواند گروه‌های مرجع سالم و مؤثر را معرفی کند.

■ دلایل اصلی تضعیف گروه‌های مرجع در جامعه چیست؟

سؤال خوبی پرسیدید. یکی از دلایل اصلی، بی‌توجهی به وضعیت معیشتی و منزلتی آنان است. امروز قشرهایی مانند استادان دانشگاه و معلمان که باید از جایگاه مرجعیت علمی و اخلاقی برخوردار باشند، در عمل از کم‌درآمدترین اقشار جامعه به‌شمار می‌روند. این شرایط، مرجعیت آنان را در نگاه عمومی کاهش می‌دهد. وقتی فردی که باید الگوی نسل جوان باشد، از نظر اقتصادی در مضیقه است و ارزش مادی و اجتماعی تلاش او نادیده گرفته می‌شود، طبیعی است جوانان، او را الگوی موفق‌تری برای آینده نمی‌دانند. در چنین فضایی، جامعه به تدریج دچار مرجع‌زدایی می‌شود؛ یعنی همان کسانی که باید الهام‌بخش و راهنما باشند، از چشم نسل جدید می‌افتند. در سال‌های اخیر، نشانه‌های آشکاری از مرجعیت‌زدایی فرهنگی در جامعه دیده می‌شود. یکی از جلوه‌های آن در آثار تصویری و رسانه‌ای است؛ جایی که شخصیت‌هایی مانند پزشکان یا استادان دانشگاه که برای رسیدن به جایگاه خود سال‌ها تلاش کرده‌اند، در قالب شوخی یا طنز با القابی چون «کُکی» یا اصطلاحات مشابه خطاب می‌شوند. چنین رفتارهایی در ظاهر ساده و بی‌اهمیت به نظر می‌رسند، اما در واقع به تدریج اعتبار اجتماعی و فرهنگی این گروه‌ها را کاهش می‌دهند. وقتی هر فردی بدون معیار مشخصی «استاد» یا «دکتر» خطاب می‌شود، ارزش واقعی این عناوین علمی از میان می‌رود و جامعه نسبت به جایگاه علم و تخصص بی‌تفاوت می‌شود.

نتیجه این روند آن است گروه‌های مرجع واقعی، یعنی اهل علم، فرهنگ و اخلاق، کم‌کم جای خود را به چهره‌هایی می‌دهند که تنها با سرعت به ثروت یا شهرت رسیده‌اند. در چنین شرایطی، نسل جوان به جای الگو گرفتن از تلاش علم و منش، به ظواهر و موفقیت‌های زودگذر دل می‌بندد و این روند برای آینده فرهنگی جامعه بسیار خطرناک است.

گفت‌وگو با دو استاد صاحب نظر در حوزه فرهنگ شناسی به بهانه روز فرهنگ عمومی

مسئله فرهنگ در عرصه عمومی



بهمن نامور مطلق: «بی فرهنگ» نداریم؛ آن‌ها هم حامل نوعی فرهنگ‌اند!

بوق زن‌های پیاپی ماشین‌ها، تخریب آثار باستانی، زیاله‌هایی که از خودروهای در حال عبور به بیرون پرت می‌شود، مصرف دخانیات در مکان‌های عمومی و نمونه‌هایی شبیه این امصافیقی از بی فرهنگی در جامعه می‌دانیم.

این در حالی است که برخی همچون دکتر بهمن نامور مطلق، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی معتقدند اساساً چیزی به‌نام انسان «بی فرهنگ» وجود ندارد و حتی افرادی که رفتارشان موجب آزار دیگران می‌شود، قانون را زیر پا می‌گذارند یا در روابط اجتماعی سبب رنجش دیگران می‌شوند، باز هم حامل نوعی فرهنگ‌اند. گفت‌وگوی ما با دکتر نامور مطلق به مناسبت روز فرهنگ عمومی به این موضوع اختصاص دارد.



■ از نظر شما «با فرهنگ بودن» به چه معناست و در مقابل «بی فرهنگی» چگونه تعریف می‌شود؟

اصطلاح‌هایی مانند «با فرهنگ» یا «بی فرهنگ» در واقع نادرست‌اند، به دلیل اینکه فرهنگ مفهومی مطلق نیست که بتوان داشتن یا نداشتن آن را به کسی نسبت داد. از نگاه نشانه‌شناسی، فرهنگ همه چیزهایی است که انسان می‌آفریند یا در آن‌ها دست می‌برد. به بیان دیگر، هر آفرینش یا حتی هر تغییر کوچک انسانی، بخشی از فرهنگ است. وقتی کسی اثری هنری خلق می‌کند، یا حتی در دل طبیعت با گذاشتن علامتی روی سنگ یا درخت، مسیر خود را مشخص می‌کند. در حقیقت آن محیط را دست‌کاری کرده‌به آن معنابخشیده است، همان معناست که آن فضا را به بخشی از فرهنگ تبدیل می‌کند. بنابراین، فرهنگ نتیجه پیوسته آفرینش‌ها و نشانه‌گذاری‌های انسان است؛ مجموعه‌ای زنده از پدیده‌ای اودر جهان.

■ اگر اصطلاح «بی فرهنگی» از نظر علمی درست نیست، پس چرا وقتی بعضی افراد رفتارهای نادرستی انجام می‌دهند، در جامعه به آن‌ها «بی فرهنگ» گفته می‌شود؟

در هر جامعه‌ای میان افراد از نظر نوع فرهنگ تفاوت‌هایی وجود دارد؛ برخی در فرهنگ‌سازی پیشروترند و برخی، رفتارها و منش‌هایی دارند که به تعبیر عامه «بی فرهنگی» تلقی می‌شود. اما در واقع هیچ‌کس کاملاً بی فرهنگ نیست. حتی افرادی که رفتارشان موجب آزار دیگران می‌شود، قانون را زیر پا می‌گذارند یا در روابط اجتماعی سبب رنجش می‌شوند، باز هم حامل نوعی فرهنگ‌اند. هر چند فرهنگی نادرست یا منحرف، به بیان دیگر، فرهنگ همیشه وجود دارد؛ مسئله در «درستی» یا «نادرستی» آن است، نه در بودن یا نبودنش. آنچه در نگاه عمومی «بی فرهنگی» خوانده می‌شود، در حقیقت نوعی فرهنگ است که نیاز به اصلاح و تربیت دارد، نه نفی و حذف. فرهنگ در واقع دو معنا دارد: یک معنای کلی و یک معنای جزئی. در معنای کلی، فرهنگ یعنی توانایی انسان برای تولید معنا، داشتن باورها، عادات، پیشینه‌ها و اخلاقیات. هیچ انسانی را نمی‌توان جدا از فرهنگ دانست، چون هر فردی، چه ما باورها یا ش را بپذیریم چه نه، وارث مجموعه‌ای از عقاید، عادات و ارزش‌هاست. در این معنا، همه انسان‌ها فرهنگ دارند و چیزی به‌نام انسان «بی فرهنگ» وجود ندارد. اما در معنای جزئی، گاهی فرهنگ را فقط به جنبه مثبت آن محدود کرده‌اند؛ یعنی آن را مترادف با ادب، قانون‌مداری و هنجارمندی گرفته‌اند. در این برداشت محدود، فرهنگ است که اصطلاح «بی فرهنگ» به کار می‌رود. وقتی می‌گوییم کسی بی فرهنگ است، در واقع منظورمان این است آن فرد قانون را رعایت نمی‌کند، به حقوق دیگران احترام نمی‌گذارد یا دچار رفتارهای ناهنجار است. در حالی‌که از نظر علمی، این تعبیر دقیق نیست؛ چنین فردی باز هم صاحب فرهنگ است، اما فرهنگی دارد که با فرهنگ عمومی یا فرهنگ رسمی جامعه همخوانی ندارد. ممکن است در محیطی رشد کرده باشد که ارزش‌های متفاوتی بر آن حاکم بوده یا به دلیل ضعف در تربیت اجتماعی، نتوانسته هنجارهای جامعه را بپذیرد.

■ چه تفاوتی میان انسان‌های هنجارمند و کسانی که در رفتارهای اجتماعی‌شان دچار ناهنجاری‌اند وجود دارد؟

کسی که دارای فرهنگ فاخر و هنجارمند است، پیش از هر چیز شناخت درستی از قوانین، حقوق دیگران و حقوق خودش دارد. او می‌داند در چه شرایطی چه رفتاری درست است و براساس همین آگاهی، منش و عمل خود را تنظیم می‌کند. چنین انسانی نه تنها قانون را می‌شناسد، بلکه به آن پایبند است و در رفتار اجتماعی‌اش احترام به دیگران نمود پیدا می‌کند. برای مثال، وقتی از «فرهنگ ترافیک» یا «فرهنگ همسایگی» سخن می‌گوییم، منظور همین شناخت و رعایت است. فردی که می‌داند پس از ساعت ۱۰ شب نباید در ساختمان‌های آپارتمانی سروصدا کند تا آرامش دیگران بر هم نخورد، یا در خیابان می‌داند تقدم همیشه به او نیست و حق عبور برای همه وجود دارد، در واقع دارای فرهنگ اجتماعی است. در مقابل، کسانی که این اصول را نادیده می‌گیرند و برای حقوق دیگران ارزشی قائل نمی‌شوند، دچار ناهنجاری اجتماعی‌اند. این افراد در گفتار عامه «بی فرهنگ» نامیده می‌شوند، اما در واقع مسئله، بی فرهنگی به معنای مطلق نیست، بلکه نا آگاهی از حقوق دیگران

خانواده است که دین انسان را شکل می‌دهد و زبان او را می‌آموزاند. از همین‌رو، خانواده عنصری بنیادی‌تر از دین و زبان به شمار می‌آید، چرا که بستر پیدایش و انتقال هر دو در دل خانواده شکل می‌گیرد.

خانواده نه تنها ساختار زبانی و نظام معنایی را منتقل می‌کند، بلکه جامعه و حتی تاریخ را نیز می‌سازد. در واقع، تاریخ از دل خانواده زاده می‌شود. خانواده است که مسیر تحولات تاریخی را تعیین می‌کند.

به عنوان نمونه، انقلاب اسلامی را خانواده‌ها پدید آوردند؛ آن شور و ایمان نخست از خانه‌ها برخاست. در دوران جنگ تحمیلی، یا حتی جنگ ۱۲ روزه، این خانواده ایرانی بود که در پشت جبهه‌ها ایستاد و پشتوانه ایران شد و در سایه همین پشتیبانی، ایران به پیروزی رسید.

در حقیقت، تاریخ‌سازی از درون خانواده آغاز و در مرحله پس از آن، به قدرت و ساختار اجتماعی منتهی می‌شود. اقتدار اجتماعی نیز در نهایت، از اقتدار خانواده سرچشمه می‌گیرد؛ همان جایی که ریشه فرهنگ، ایمان و هویت ملی در آن جان می‌گیرد.

■ فرهنگ عمومی ایرانی چه ویژگی‌های متمایزی دارد که باید حفظ شود و در مقابل، چه نقاط ضعفی در آن وجود دارد که نیاز به اصلاح یا بازنگری دارد؟

ما در ایران، به دلیل روند نوسازی و برنامه‌هایی که در مسیر توسعه دنبال شد، به شدت تحت تأثیر غرب‌گرایی قرار گرفتیم. این گرایش‌ها سبب شد ارزش‌های فرهنگی بومی کمرنگ و پایه‌های خانواده به تدریج تضعیف شود. اگر به آلمان نگاه کنیم، می‌بینیم پس از جنگ جهانی دوم، ساختارهای اجتماعی و فرهنگی آن کشور نیز در راستای غرب‌گرایی شکل گرفت و نظامی دیکتاتورگونه در عرصه فرهنگی پدید آمد؛ نظامی که می‌خواست فرهنگ جامعه را به زور تغییر دهد. در نتیجه، با اجرای برنامه‌هایی مانند کنترل جمعیت، عملاً خانواده را تضعیف کردند و پیوندهای خانوادگی از درون گسسته شد.

به‌طور کلی، هرچه دولت‌ها غرب‌گراتر شده‌اند، نقش خانواده در ساختار اجتماعی کمتر شده است.

اگر به دولت اسبق و دولت دوران برجام نگاه کنیم، می‌بینیم روند خانه‌سازی در کشور عملاً متوقف شد. پروژه «مسکن مهر» که یکی از طرح‌های اساسی در حمایت از خانواده و تأمین پناهگاه برای قشر متوسط و ضعیف بود، کنار گذاشته شد. پس از آن نیز دولت شهید رئیسی تلاش کرد این مسیر را از سر بگیرد، اما عمر ایشان به دنیا نبود و طرح‌ها نیمه‌تمام ماند.

واقعیت آن است دولت‌های غرب‌گرا، در ذات نوسازی خود، رویکردی ضد خانواده دارند. رشد اقتصادی مورد نظر آنان، نه تنها به تقویت بنیان خانواده منجر نمی‌شود، بلکه در عمل نخستین ضربه را به آن وارد می‌کند. نخستین نشانه این ضربه نیز در توقف خانه‌سازی و حذف سیاست‌های حمایت از مسکن خانوادگی نمایان می‌شود. چنین دولت‌هایی، نوعی فقر فرهنگی و اجتماعی در جامعه ایجاد می‌کنند. در نتیجه، سرمایه فرهنگی ملت تضعیف می‌شود، روابط اجتماعی دچار رکود شده و خلأقیّت و پویایی فرهنگی از میان می‌رود. بدین ترتیب، نوسازی ظاهراً مدرن آنان در باطن به ویرانی بنیان خانواده و در نهایت به رکود فرهنگی جامعه می‌انجامد.

■ از نگاه شما برای بازسازی و تقویت فرهنگ عمومی در جامعه امروز، چه اقداماتی باید انجام شود؟

برای بازسازی فرهنگ عمومی، باید مسیر خود را از غرب‌گرایی به سوی بوم‌گرایی تغییر دهیم. تنها با تکیه بر فرهنگ، تاریخ، زبان و هویت بومی است که می‌توان جامعه را دوباره زنده و پویا کرد. متأسفانه هرگاه سخن از بوم‌گرایی به میان می‌آید، جریان‌های غرب‌گرا بلافاصله برچسب «تندروی» می‌زنند؛ در حالی که در حقیقت، این خوۂ آنان‌اند که دچار «کندروی فرهنگی» شده‌اند.

غرب‌گرایان با الگوهای تقلیدی و نوسازی‌های آمرانه خود، خلأقیّت اجتماعی را می‌خشکانند و سرمایه اجتماعی را از میان می‌برند. نتیجه چنین روندی، کاهش مشارکت مردمی، بی‌اعتمادی عمومی و رکود در حیات فرهنگی جامعه است.

آنان با اصرار بر الگوهای غربی، جامعه را از درون تهی می‌کنند؛ چرا که وقتی سرمایه اجتماعی و فرهنگی تضعیف شود، دیگر نیرویی برای خلاقیت و همبستگی باقی نمی‌ماند.

تجربه نشان داده هرگاه دولت‌های غرب‌گرا بر سر کار آمده‌اند، موج خودکشی، افسردگی و انفعال فرهنگی در ایران افزایش یافته است. در چنین شرایطی، روح جمعی جامعه افسرده می‌شود، امید به آینده کاهش می‌یابد و سرمایه اجتماعی که ستون اصلی پایداری فرهنگ است، به تدریج از میان می‌رود.

ابراهیم فیاض: جریان‌های غرب‌گرا دچار «کندروی فرهنگی» شده‌اند

محدثه رضایی | «فرهنگ عمومی روح یک ملت است؛ اگر ضعیف شود، جسم جامعه نیز بیمار می‌شود».

این جمله از ریمون ویلیامز، نظریه‌پرداز از فرهنگ شاید بهترین توصیف از وضعیت امروز ما باشد. جامعه ایرانی در سال‌های اخیر، تحولات فرهنگی عمیقی را تجربه کرده است؛ تحولاتی که از سبک زندگی و خانواده آغاز شده و تا زبان، دین و هویت ملی امتداد یافته است.

در چنین شرایطی، بازخوانی مفهوم فرهنگ عمومی و جایگاه خانواده اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند.

ابراهیم فیاض، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و مردم شناس در گفت‌وگو با ما از ریشه‌های این دگرگونی‌ها، تأثیر غرب‌گرایی و راه‌های بازسازی فرهنگ ایرانی سخن گفته است.



■ از نظر شما منظور از ضد فرهنگ چیست و این جریان‌ها چگونه بر ساختار فرهنگی جامعه، به‌ویژه بر نهاد خانواده و ارزش‌های اخلاقی آن تأثیر می‌گذارند؟

ضد فرهنگ‌ها گروه‌هایی هستند که سعی می‌کنند ساختار فرهنگی جامعه را بشکنند و در برابر هنجارهای پذیرفته‌شده بایستند. آنان با رفتارها و باورهای خود قصد دارند ارزش‌های بنیادین زندگی اجتماعی، به‌ویژه نهاد خانواده را دگرگون کنند. برای نمونه، جریان‌هایی چون همجنس‌گرایی که تلاش دارند تعاریف سنتی خانواده را از میان بردارند، در حقیقت با اصل مفهوم خانواده در ستیز هستند و می‌خواهند فرهنگ خانوادگی را تضعیف یا نابود کنند. همین‌گونه است گرایش به روابط آزاد جنسی که عملاً بنیان خانواده را هدف می‌گیرد و با مخالفت با حجاب و عفاف که در ظاهر موضوعی فردی جلوه می‌کند، اما در عمق خود به بنیان‌های اخلاقی و خانوادگی جامعه ضربه می‌زند. زمانی که مرد و زن در چارچوب خانواده به یکدیگر تعلق دارند، این پیوند نشان از مسئولیت و تعهدی متقابل دارد. حجاب، عفاف و حیا نیز در همین منظومه معنا می‌یابند و همگی به پاسداشت حریم خانوادگی و اجتماعی مربوط می‌شوند.

■ با توجه به افزایش آمار طلاق، کاهش ازدواج و گسترش آسیب‌های اجتماعی در ایران، به نظر شما چه رابطه‌ای میان بحران خانواده و بحران فرهنگی وجود دارد؟

فرهنگ عمومی بر پایه زندگی روزمره مردم شکل گرفته و مجموعه‌ای از ارزش‌ها و رفتارها را دربرمی‌گیرد که ثبات و آرامش را در جامعه پدید می‌آورد. یکی از مهم‌ترین ارکان فرهنگ عمومی، خانواده است؛ زیرا اگر خانواده به ثبات برسد، فرهنگ نیز آرامش و استواری پیدا می‌کند، اما اگر خانواده دچار بحران شود، فرهنگ جامعه نیز در معرض زلزله قرار می‌گیرد.

امروز در ایران، نشانه‌های این بحران به‌وضوح دیده می‌شود. افزایش آمار خودکشی، بالا رفتن نرخ طلاق و کاهش ازدواج، همگی حکایت از آن دارند که خانواده، این هسته مرکزی فرهنگ، با آسیب و بحران مواجه شده است. در چنین شرایطی، بی‌ثباتی خانواده به بی‌قراری فرهنگ می‌انجامد و جامعه را از درون دچار تلاطم می‌کند.

درست است که خانواده بنیادی‌ترین عنصر اجتماعی به‌شمار می‌آید؛ اما در بُعد معنایی، مهم‌ترین عنصر فرهنگ، «دین» است. دین در حقیقت مغز فرهنگ را تشکیل می‌دهد، زیرا در جان پدیداری می‌آفریند و از دل آن، جهان پدیداری زاده می‌شود. جهان‌پدیداری، نظام معنایی را پدید می‌آورد و این نظام معنایی، به‌نوبه خود، نظام کنشی را سامان می‌دهد؛ نظامی که در نهایت به ساختار اجتماعی بدل می‌شود.

در کنار دین، زبان نیز از عناصر اساسی فرهنگ است. زبان، قلب تپنده فرهنگ است؛ تپش و قدرت یک فرهنگ در گرو زبان آن است. اگر زبان دچار اختلال شود، گویی قلبی نامنظم می‌تپد؛ گاه با فشار بالا، گاه با فشار پایین و این ناپایمانی می‌تواند کل بدن فرهنگ را گرفتار کند.

زمانی که زبان و دین درهم آمیخته و هم‌افزا شوند، ساختاری معنادار و نشانه‌مند شکل می‌گیرد. این پیوند میان زبان و دین، جامعه و فرهنگ را به شدت منسجم و ارتباطی می‌سازد، به آن چارچوب می‌دهد و مسیر ارتباط میان اجزای فرهنگی را روشن می‌کند.

■ بحث یعنی چطور خانواده می‌تواند تا این اندازه در ساخت فرهنگ، ایمان و هویت ملی نقش تعیین کننده داشته باشد؟

ببینید، خود دین و زبان از مسیر خانواده منتقل می‌شوند؛ یعنی این